

جنگ نهروان

و الله لا يفلت منهم عشرة و لا يهلك منكم عشرة.

(نهج البلاغه کلام ۵۸)

پس از آنکه علی علیه السلام در اواخر صفر سال ۳۸ از صفین بکوفه مراجعت فرمود تا روز شهادت آنحضرت مدت دو سال و چند ماه فاصله بود ولی این مدت کوتاه بقدری در آزرده‌گی خاطر مبارك علی علیه السلام مؤثر واقع شد که شرح آن قابل تقریر نمیباشد، شکست‌های پی در پی از همه طرف روح آن بزرگوار را آزرده و قلبش را رنجه کرد.

تأثر و رنج علی (ع) از معاویه و حيله‌گریهای عمرو عاص نبود بلکه رنج و تأسف او از بیوفائی و احمقی و خونسردی لشگریان خود بود و میفرمود:

من از بیگانگان هرگز ننالم

که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

علی علیه السلام بقدری از لا قیدی و بیشرمی کوفی‌ها متأثر بود که چند مرتبه آرزوی مرگ نمود تا بلکه از شر این قوم متلون و سست عنصر رهائی یابد، در یکی از خطبه‌های خود ضمن مذمت اصحابش فرماید:

و الله ان جائنی الموت و لیاتینی فلیفرقن بینی و بینکم لتجدننی لصحبکم قالیا.

(بخدا سوگند اگر مرگ بسراغ من آید و البته خواهد آمد و میان من و شما تفرقه و جدائی اندازد مرا خواهید دید که نسبت بمصاحبت شما بغض و کراهت دارم.)

پیشنهاد عمرو عاص در صفین موقع بلند کردن قرآن‌ها با نیزه درباره حکمیت میان متخاصمین اختلاف بزرگی در میان عساکر عراق بوجود آورد که میتوان آنرا علت العلل شکست‌های بعدی علی علیه السلام دانست.

اختلاف علی علیه السلام و معاویه در امر خلافت بحکمیت رجوع شد و علیرغم عقیده علی علیه السلام از طرف آنحضرت ابوموسی اشعری انتخاب گردید، ولی پس از عقد قرار داد صلح گروهی از سپاه علی علیه

السلام گفتند تکلیف کشته‌شدگان چیست؟ و آنحضرت اعتراض کردند که ما حکم خدا را خواستیم نه حکمیت ابوموسی و عمرو عاص را حتی چند نفری بمخالفت هر دو سپاه برخاستند.

این قبیل اشخاص را عقیده بر این بود که علی علیه السلام و معاویه هر دو باطلند و حکم مخصوص خدا است و در نتیجه این عقیده و فکر موقع مراجعت از صفین بکوفه در حدود دوازده هزار تن از سپاه علی علیه السلام جدا شده و با بقیه سپاهیان آنحضرت مشاجره کرده و همدیگر را تکفیر مینمودند و پس از ورود بکوفه این گروه تحت فرماندهی عبد الله بن وهب بحروراء رفته و از سپاهیان علی علیه السلام کناره‌گیری نمودند!

شعار این عده که خوارج نامیده میشدند این بود که: لا حکم الا لله. این گروه بظاهر عباد و زاهد بودند و پیشانی آنها از کثرت سجود پینه بسته بود ولی در اثر حماقت و اشتباه نمیدانستند که چه میکنند، علی علیه السلام درباره آنان فرمود اینها حق را در ظلمات باطل میجویند!

این گروه نمیدانستند قرآن که آنها حکومت آنها خواهانند از کاغذ و مرکب بوجود آمده است کس دیگری که احاطه کامل باحکام آن داشته باشد لازم است تا حکم خدا را از آن استخراج کند، بعقیده مسلمین عراق آنکس علی علیه السلام بود که در واقع قرآن ناطق بشمار میرفت ولی معاویه و طرفدارانش زیر بار نمیرفتند و در نتیجه عمرو عاص و ابوموسی را برای اینکار انتخاب کردند که هیچیک چنین صلاحیتی را نداشتند. علی علیه السلام عبد الله بن عباس را بسوی آنها فرستاد تا آنها را متوجه خبط و اشتباهشان سازد ولی آن فرقه گمراه از رأی و عقیده خود منصرف نشدند و مهمترین ایراد و اعتراض آنها این بود که چرا علی با شامیان جنگید ولی از غارت اموال آنها جلوگیری نمود؟ و ثانیاً ما حکمیت قرآن را خواسته بودیم چرا بحکمیت ابوموسی و عمرو عاص تن داد؟ ثالثاً در صلحنامه چرا نام خود را با امیر المؤمنین شروع نکرد و این امر میرساند که خود علی نیز بخلاف خود یقین نداشت و در اینصورت تکلیف قربانیان این جنگ چه خواهد بود؟

علی علیه السلام خود بسوی آنها رفت و آنان را نصیحت کرد و فرمود من هم مثل شما خواهان اجرای حکم قرآن هستم و برای همین منظور با معاویه جنگ میکردم و خود شما دیدید که من با متار که جنگ و انتخاب ابوموسی بحکمیت مخالف بودم ولی در اثر فشار و اصرار خود شما جنگ خاتمه یافت و ابوموسی را هم علیرغم عقیده من خودتان برای حکمیت انتخاب کردید و اکنون هم ما بر سر رأی اولی هستیم و در صدد حمله مجدد بشام میباشیم پس شما هم ما را کمک کنید .

خوارج در پاسخ گفتند تو و ما کافر شده بودیم ما توبه کردیم ولی تو بهمان حال باقی مانده‌ای اول باید تو هم توبه کنی آنگاه ما هم مجدداً ترا یاری میکنیم!!

این گروه بهمه بد میگفتند و شعارشان فقط تلاوت آیه:

و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون (۱) بود اما نمیدانستند آنکس که بما انزل الله باید حکم کند علی علیه السلام است.

چون علی علیه السلام از هدایت آنها مأیوس شد چشم از کمک و یاری آنها پوشید و در صدد تهیه سپاه بمنظور حمله بشام بر آمد.

در خلال اینمدت حوادث دیگر نیز رخ داد که هر يك بنوبه خود باعث شکست عراقیها و موجب تأسف و اندوه علی علیه السلام گردید.

معاویه که از رأی حکمیت دلی شادان و خاطری خرسند داشت روز بروز در تحکیم موقعیت خود کوشش میکرد و قلمرو حکومتش را توسعه میداد و چون از اوضاع عراق و اختلاف و پراکندگی سپاهیان علی علیه السلام اطلاع حاصل کرد در صدد بر آمد که زمینه را برای حمله بعراق نیز آماده نماید!

ضحاك بن قیس را با عده‌ای در حدود چهار هزار نفر مأموریت داد که دستبردی بذاك عراق بزنند و تا جائیکه مقدور باشد از مردم عراق کشته و اموالشان را چپاول نمایند و چنانچه بحمله متقابل بر خورد نماید عقب نشینی کرده و خود را بشام رساند و مقصود معاویه از این عمل ترسانیدن عراقیها و نشان دادن ضرب شست بآنها بود که در آتیه بفکر حمله بشام نیفتند!

ضحاك که مردی پلید و خونخوار بود دستور معاویه را بطور کامل اجرا نمود و خود را بمرز عراق رسانید و بقتل غارت مشغول گردید از جمله عمرو بن عمیس (برادر زاده عبد الله بن مسعود) را کشته و گروهی از همراهان او را گردن زد چون این خبر در کوفه بعلی علیه السلام رسید در حالیکه از شدت خشم بر خود میلرزید بالای منبر رفت و مردم سست عنصر و بیحال کوفه را مخاطب ساخته و فرمود: ای اهل کوفه اگر در راه خدا کار میکنید بسوی عمرو بن عمیس بشتابید که از همکیشان شما گروهی کشته شده و جمعی نیز مجروح گشته‌اند، بروید با دشمنان پیکار کنید و بیگانه را از حریم دیار خود باز گردانید (چون از مردم ضعف و سستی دید فرمود) ای گروه سست پیمان و بی حمیت دوست داشتم که بجای هشت تن از شما يك تن از لشکریان معاویه را داشتم، بخدا سوگند حاضر بملاقات پروردگارم (مرگ) هستم تا برای همیشه از دیدار شما آسوده باشم، بمن خبر رسیده است که معاویه ضحاك بن قیس را برای قتل و غارت فرستاده و آن خونخوار فرو مایه هم عده‌ای از برادران شما را کشته و اموالشان را نیز تاراج کرده است در حالیکه شما در خانه‌های خود نشسته و برای دفاع از حریم خانه خود از جای حرکت نمیکنید (۲) !

علی علیه السلام حجر بن عدی را بتعقیب ضحاك فرستاد، ضحاك چندی در برابر حملات کوفیان مقاومت نمود ولی پس از آنکه نوزده نفر از سربازانش کشته شدند شبانه فرار کرده و راه شام در پیش گرفت. همچنین بسر بن ارطاة (همان فرد پلیدی که در جنگ صفین به پیروی از عمرو عاص با نمایان ساختن عورت خود از دم شمشیر علی علیه السلام جان سالم بدر برد) بدستور معاویه با گروه کثیری به حجاز و یمن یورش برد و

ضمن کشتن جمعی از شیعیان علی علیه السلام و غارت اموال آنان بشام بازگشت، در آنموقع عبید الله بن عباس از جانب علی علیه السلام والی یمن بود چون احساس کرد در برابر بسر یارای مقاومت ندارد عمرو بن اراکه را بجای خود گذاشت و خود از یمن خارج شد و رو بسوی کوفه نهاد، بسر پس از وارد شدن به یمن شروع بقتل و غارت نمود و عمرو بن اراکه را نیز بقتل رسانده و دو طفل خردسال عبید الله را سربرید بطوریکه مادرشان از مشاهده آنحال اختلال حواس پیدا نمود و دیوانه شد.

چون علی علیه السلام از قتل و غارت بسر خبر یافت ضمن نکوهش کوفیان حارثة بن قدامه را که خود نیز داوطلب بود با دو هزار سوار بمقابله بسر فرستاد، بسر وقتی شنید حارثة بتعقیب او میآید از ترس حارثة فرار کرد و خود را بشام رسانید (۳) .

و باز معاویه یکی دیگر از سرداران خود را بنام سفیان بن عوف با شش هزار نفر جهت قتل و غارت و تولید آشوب بعراق فرستاد و سفیان وارد شهر انبار (از شهرهای قدیمی عراق) شد و حسان بن حسان بکری حاکم آنجا را کشته و مشغول قتل و غارت گردید حتی بعضی از لشگریانش زر و زیور زنها را نیز از دست و گردن آنها گشوده و به یغما بردند، همه این گرفتاریها نتیجه عدم توجه کوفیان بدستورات علی علیه السلام بود و چون آنحضرت از این قضیه آگاهی یافت فراز منبر رفت و ضمن ایراد خطبه‌ای چنین فرمود:

بمن خبر رسیده است که بدستور معاویه بشهر انبار شبیخون زده‌اند و حاکم آنجا را کشته و سواران شما را از حدود آن شهر دور گردانیده‌اند و یکی از لشگریان آنها بر یک زن مسلمان و یک زن کافره ذمیه وارد شده و خلخال و دستبند و گردنبند و گوشواره‌های او را در آورده است و آن زن بعلت اینکه نمیتوانسته او را از خود دور کند گریه و زاری کرده و از خویشان خود کمک طلبیده است، دشمنان با غنیمت و دارائی بسیار بشام باز گشته‌اند، اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه در اثر حزن و اندوه بمیرد بر او ملامت نیست بلکه بنزد من هم بمردن سزاوار است.

وقتی که شما را در تابستان بجنگ دشمنان خواندم گفتید حالا هوا گرم است ما را مهلت ده تا شدت گرما شکسته شود و چون در زمستان دعوت نمودم گفتید اینروزها هوا سرد است و بما مهلت ده تا سرما برطرف گردد، شما که عذر و بهانه آورده از گرما و سرما فرار میکنید بخدا سوگند در میدان جنگ از شمشیر زودتر فرار خواهید نمود! یا اشباه الرجال و لا رجالای مرد نماهای نامرد و ای کسانی که عقل شما مانند عقل بچه‌ها و فکرتان چون اندیشه زنهای تازه بحجله رفته است!

ای کاش شما را نمیدیدم و نمیشناختم که نتیجه شناختن شما پشیمانی و غم و اندوه میباشد .

قاتلكم الله لقد ملاتم قلبی قیحا و شحنتم صدری غیظا و جرعتمونی نعب التهمام انفاسا.

خداوند شما را بکشد که دل مرا بسیار چرکین کرده و سینه‌ام را از خشم آکنده ساختید و در هر نفس جام غم و اندوه را پیایی جرعه جرعه در گلویم ریختید و بسبب نافرمانی، رأی و تدبیرم را تباه ساختید (۴) .

علاوه بر این قضایا، حوادث دیگری هم بشرح زیر رخ داد که باعث شکست عراقیها و موجب اندوه و رنج علی علیه السلام گردید:

قیس بن سعد که در اوائل خلافت علی علیه السلام بحکومت مصر منصوب شده بود در جنگ صفین برای فرماندهی یکی از واحدهای رزمی احضار گردیده و بجای وی محمد بن ابی بکر عازم مصر شده بود.

محمد در مصر مشغول حل و فصل امور بود که معاویه از کار حکمیت فراغت یافت و چون حکومت مصر را بعمر و عاص وعده داده بود ناچار در صدد اشغال آن کشور برآمد. برای این منظور عده‌ای را بفراست معاویه بن خدیج برای حمله بمصر روانه ساخت، عمرو عاص نیز مانند سابق حيله و نیرنگ خود را بکار برد و در داخل آن کشور مردم را علیه محمد شورانید.

محمد در برابر معاویه شکست خورد و قضایا را بعلی علیه السلام اطلاع داد و از وی کمک خواست.

علی علیه السلام مالك اشتر را که حاکم ایالت جزیره بود احضار نمود و سپس او را روانه مصر ساخت و محمد را نزد خود خواند تا کار دیگری باو رجوع فرماید زیرا مصر حاکمی مثل مالك میخواست تا نیرنگ‌های معاویه و عمرو عاص را با شمشیر پاسخ دهد.

مالك اشتر در ذيقعه سال ۳۸ از كوفه خارج شد و راه مصر را در پيش گرفت، در بين راه مردی پست فطرت با وضع رقت باری خود را بحضور مالك رسانيد، مالك اشتر كه بيروى از على عليه السلام هميشه غريب نواز و نسبت بفقراء متفقد بود پرسيد كيستى و از كجا ميآئى؟

آنمرد گفت اسمم نافع است و در مدينه غلام عمر بن خطاب بودم و اکنون آزاد هستم و چون در مدينه بمن سخت ميگذشت لذا از آن شهر خارج شده‌ام و خيال رفتن بمصر را دارم تا در آنجا كاری پيدا كنم (۵) !

مالك گفت اگر ماييل باشى و نزد من بمانى من پوشاك و خوراك ترا تأمين ميكنم، نافع گفت چه سعادتى بهتر از اين البته كه ميمانم، مالك اين مرد را نيز جزو لشكريانش همراه خود برد .

پس از طى مسافتي بشهر قلزم رسيدند كه تا مصر سه روز راه فاصله داشت، شب را در آنجا بيتوته نموده و صبح كه براه افتادند نافع بد طينت يك ليوان شربت از غسل درست كرد و مقداری سم در آن ريخت و پيش مالك برد.

مالك كه در اين چند روز خدمتگزارى اين غلام را بيشايبه ديده بود ليوان شربت را سر كشيد و لشكريانش را حركت داد و پس از چند ساعت راه پيمائى آثار انقلاب در قيافه مالك نمايان شد و رفته رفته حالش بهم خورد و از پشت زين بر زمين افتاد.

لشكريان مالك پيش دويدند و بدرمانش پرداختند اما سمى كه در شربت ريخته شده بود اثر خود را بخشيد و همراهان او را متوجه قضيه نمود و هر چه دنبال نافع گشتند او را پيدا نكردند، مالك پس از چند لحظه ديده از جهان فرو بست و بسرّاي جاويدان شتافت و اطرافيانش با جنازه مالك بقلزم مراجعت نمودند.

نافع پس از خوراندن شربت بمالك از قلزم فرار كرده و پيش معاويه رفته بود هنگاميكه اين خبر بمعاويه رسيد بسيار خوشحال و مسرور شد و شاميان را نويد داد كه ديگر حمله على بشما عملى نخواهد شد زيرا پشت و پناه على عليه السلام مالك بود و نافع را نيز بسيار نوازش كرد و مردم شام را كه از شمشير مالك داغى بر دل و كينه‌اى در خاطر داشتند اجازت داد تا آنروز را جشن گيرند.

از آنسو چون این خبر بگوش علی علیه السلام رسید بسیار متأثر و اندوهگین شد بطوریکه از ته دل گریه را سر داد و فرمود مرگ مالک اشتر فاجعه بزرگی است دیگر نظیر مالک را نخواهیم دید مالک مانند شیری بود که از صدای او زهره دشمنان آب میشد و همچنان که ملول و محزون بود فرمود:

مالك و ما مالك لو كان جبلا لكان فندا لا يرتقيه الحافر و لا يرقى عليه الطائر اما و الله هلاكه قد اعز اهل المغرب و اذل اهل المشرق لا ارى مثله بعده ابدا.

مالك چه کسی بود مالک اگر کوهی بود کوه بزرگ و بلندی بود که نه رونده‌ای بقله آن میتوانست پای نهد و نه پرنده‌ای میتوانست بر فراز آن پرواز کند، سوگند بخدا که شهادت او اهل شام و مغرب را عزیز کرد و مردم عراق و مشرق را خوار نمود و از این پس مانند مالک را هرگز نخواهیم دید (۶) .

علی علیه السلام مجددا حکومت مصر را به محمد بن ابی بکر سپرد و او را از جریان شهادت مالک آگاه گردانید، ولی معاویه و عمرو عاص دست از کینه‌توزی و نیرنگ بازی بر نمیداشتند و چند مرتبه بوسیله نامه محمد را تطمیع و تهدید کردند و هر دفعه محمد بآنها صریحا جواب منفی داد و فداکاری و خلوص خود را نسبت به علی علیه السلام بدانها گوشزد کرد. معاویه چون از تطمیع محمد مأیوس شد در صدد ایذاء او بر آمد و بمکروفسون عمرو عاص توانست مردم مصر را علیه محمد بشوراند.

محمد اوضاع آشفته مصر را در اثر تحریکات معاویه باطلاع علی علیه السلام رسانید و آنحضرت عین نامه او را در مسجد باهل کوفه قرائت فرموده و بار دیگر آنها را بسستی و لا قیدی مذمت کرد و تمام این شکست‌ها را که پی در پی اتفاق میافتاد نتیجه بی حالی و بی‌غیرتی کوفی‌ها دانست و پس از مذمت آنها دو هزار نفر بفرماندهی مالک بن کعب بكمك محمد فرستاد ولی محمد در خلال اینمدت با عده معدودی که طرفدار او بودند با معاویه بن خدیج سرگرم رزم بود و بالاخره اطرافیانش شکست خوردند و خود نیز بدرجه شهادت رسید.

علی علیه السلام هنوز برای شهادت مالک اشتر عزا دار و اندوهگین بود که خبر سقوط مصر و شهادت محمد بحضرتش رسید این خبر آن بزرگوار را بیش از پیش در غم و اندوه فرو برد و با چشمان اشک آلود فرمود: همانقدر که مردم نانجیب شام از شهادت مالک و محمد خرسند هستند اندوه و تأسف ما در این ماجرا بیشتر از شادی آنها است.

باری نظیر اینگونه اتفاقات پی در پی در گوشه و کنار رخ میداد و هر يك بنوبه خود موجب حسرت و اندوه میگشت من جمله حاکم بصره نیز بدسایس معاویه از اطاعت علی علیه السلام سرپیچی کرده و برای تسخیر مکه نیرو میفرستاد.

روز بروز اوضاع مسلمین حقیقی که تعداد آنها خیلی کم بود وخیمتر میشد و نصایح علی علیه السلام نیز برای تحریک آنها بمنظور دفاع از شهرها و خاموش کردن این آشفتگی‌ها مؤثر واقع نمیگردید.

پس از مراجعت از صفین قریب دو سال این نابسامانیها ادامه داشت تا اینکه در سال چهلیم هجرت علی علیه السلام با ایراد چند خطابه آتشین که حاکی از التهاب درون و اندوه خاطر او بود مردم افسرده و سست عهد کوفه را مجدداً به جنبش آورد و فرماندهان و سرداران نیز با اینکه بمرور زمان خوی سلحشوری را کم کم از دست داده بودند در مقابل تهییج و تحریض علی علیه السلام که خود فرماندهی کل را بعهدہ داشت از جای بر خواستند و مردم را برای يك حمله قطعی و نهائی بمتصرفات معاویه بسیج کردند.

عده‌ای که بسیج شده بود در حدود بیست هزار بود که بفرمان علی علیه السلام در نخيله اردو زده و برای بازديد آنحضرت حاضر شدند، علی علیه السلام بفرمانداران و حکام خود نیز دستور کتبی داد که قشون ولایات را تجهیز کنند و برای حرکت بسوی شام به نخيله اعزام دارند و پیش از حرکت از کوفه طرح کلی راه پیمائی و جزئیات آن همچنین اجرای قطعی و دقیق آنها بصورت چند دستور نظامی و اداری بعموم فرماندهان زیر دست ابلاغ گردید.

ولی در اینموقع حادثه دیگری رخ داد که مسیر تاریخ مسلمین را عوض نمود و اجرای نقشه آنانرا عقیم گردانید. فرقه خوارج که بشرح حال آنها سابقاً اشاره گردید بفرماندهی عبد الله بن وهب راسبی فتنه و فساد راه انداختند و همان عقیده سابق خود را مجدداً تکرار کردند.



موضوع فتنه خوارج در شورای نظامی که از فرماندهان سپاه علی علیه السلام در حضور آنحضرت تشکیل یافته بود مطرح گردید و چنین نتیجه گرفته شد که اگر سپاه علی علیه السلام بمنظور حمله بشام از کوفه خارج شود مسلماً گروه خوارج آن شهر را اشغال خواهند نمود و در اینصورت سپاهیان علی علیه السلام باید در دو جبهه داخل و خارج بجنگ و قتال برخیزند پس مصلحت در آنست که پیش از حرکت بشام ابتدا کار را با خوارج یکسره کنند و سپس با خاطری آسوده بسوی شام رهسپار شوند.

از آنجائیکه علی علیه السلام همیشه از خونریزی و کشتار امتناع میکرد برای آخرین بار بوسیله نامه‌ای خوارج را نصیحت کرد آنها را برای احقاق حق و مبارزه با معاویه بکمک خود دعوت فرمود.

عبد الله راسبی نامه علی علیه السلام را خواند و شفاها بحامل نامه گفت که از قول ما بعلی بگو تو کافری اول باید توبه کنی آنگاه ما را بکمک خود دعوت کنی!! سپس دستور داد که تمام خوارج بسوی نهروان عزیمت کنند.

تجمع این عده در نهروان بصورت يك پادگان در آمد و طرفداران این عقیده نیز از اطراف بدانجا آمده و روز بروز بر تعدادشان افزوده گردید بطوری که بالغ بر دوازده هزار نفر فرقه آنها را تشکیل میداد.

علی علیه السلام نیز از پادگان نخيله که قصد عزیمت بشام را داشت مسیر خود را عوض کرده به نهروان آمد.

موقعیکه علی علیه السلام با سپاهیان خود به نهروان رسید فرقه خوارج هماهنگ شده و گفتند: لا حکم الا لله و لو کره المشرکون.

علی علیه السلام در عین حال که با این جماعت خشمگین بود نسبت بآنها اظهار تأسف و دلسوزی هم میکرد زیرا آنها در عقیده‌ای که داشتند اشتباه میکردند و متوجه آن اشتباه هم نمیشدند .

علی علیه السلام در مقابل صفوف خوارج ایستاد و برای اتمام حجت با فرمانده آنها عبد الله راسبی صحبت کرد و سپس تمام خوارج را مخاطب ساخته و با منطق قوی و کلام شیوا آنها را باشتباهشان معترف ساخت و حقانیت خود را ثابت نمود در اینحال همه خوارج بلند شد و التماس توبه نمودند علی علیه السلام فرمود پرچم سفیدی در کنار نهروان بزنند و توبه کنندگان خوارج زیر آن جمع گردند.

تقریباً دو ثلث خوارج بظاهر توبه نموده و در کنار پرچم سفید قرار گرفتند، علی علیه السلام نیز آنها را از جنگ معاف فرمود ولی بقیه خوارج که چهار هزار نفر بودند بفرماندهی عبد الله بن وهب راسبی جدا سر قول خود ایستادگی کردند علی علیه السلام نیز ناچار با آنها به پیکار و قتال پرداخت.

پیش از شروع جنگ برای تقویت روحیه مسلمین که در اثر مرور زمان و قتل و غارت چریکهای معاویه پایه ایمان و جنگجویی آنها ضعیف شده بود علی علیه السلام فرمود که از تمام این خوارج کمتر از ده نفر زنده خواهند ماند همچنانکه از شما کمتر از ده نفر شهید خواهند شد و این فرمایش امام یکی از معجزات آنحضرت است که پیش از وقوع حادثه از کیفیت آن خبر داده و جریان امر کاملاً صحیح و منطبق با واقعیت بوده است!

باری جنگ شروع شد و طولی نکشید که آنگروه گمراه مقتول و نه نفر نیز از آنان فرار کردند و هفت نفر هم از سپاه علی علیه السلام بدرجه شهادت نائل آمده بودند و بدین ترتیب پیش بینی آنحضرت صد در صد صورت واقع بخود گرفت و پس از خاتمه جنگ بکوفه مراجعت نمودند، از جمله فراریان خوارج عبد الرحمن بن ملجم از قبیله مراد بود که بمکه گریخته بود (۷) .

پی‌نوشتها

(۱) سوره مائده آیه ۴۴

(۲) ارشاد مفید جلد ۱ باب سیم فصل ۳۸ با تلخیص و نقل بمعنی.

(۳) ناسخ التواریخ کتاب خوارج ص ۶۴۳

(۴) نهج البلاغه از خطبه ۲۷

(۵) نافع غلام عثمان بود برای اینکه مالك او را شناسد خود را غلام عمر معرفی کرد.

(۶) ناسخ التواریخ کتاب خوارج ص ۵۲۱

(۷) ابن ملجم مرادی گمنام بود هنگامیکه علی علیه السلام کوفیان را برای جنگ صفین بسیج میکرد چشمش بوی افتاد و طبق علائمی که درباره قاتل خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود او را شناخت و فرمود: تو عبد الرحمن بن ملجم هستی؟ عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین !

علی علیه السلام رو بحاضرین کرد و یکمصرع از شعر عمرو بن معد یکرِب را خواند: اريد حياته (حبائه) و یرید قتلی! یعنی من حیات او (یا عطیه برای او) میخوایم و او قتل مرا میخواهد! عرض کردند دستور فرمائید او را بکشیم، علی علیه السلام فرمود مگر میشود قبل از جنایت قصاص کرد؟